

## نقد پلورالیستی

۴



- بهمن باززگانی
- نشر اختران
- ۱۶۰ صفحه
- ۲۰ هزار تومان

باززگانی در «ماتریس زیبایی» از منطقه بین‌فضایی و وضعیت پست‌مدرن سخن گفته بود و چند سال بعد در کتاب «نقد پلورالیستی» به این نتیجه می‌رسد که وضعیت پست‌مدرن در حال برچیده شدن است و با ورود به کلان فضای کثرت‌گرا یک دوران تاریخی طولانی که ملازم با وجود مناطق بین‌فضایی است خاتمه خواهد یافت.

## پارادایم کثرت‌گرا

۵



- بهمن باززگانی
- نشر اختران
- ۸۸ صفحه
- ۱۰ هزار تومان

باززگانی در آخرین کتابش از سری کتاب‌هایی که به زیبایی‌شناسی در فضای نوین پدیده‌های شبه‌زیبا پرداخته و عنوان آن را «پارادایم کثرت‌گرا» گذاشته به این مسأله پرداخته که جذابیت زیبایی یا شبه‌زیبایی وابسته به ذهن زیباشناس انسان‌ها و دوران‌مند است و با پایان آن دوره جذابیت آن‌ها نیز زایل می‌شود. او در کتابش از این دوران‌ها به‌عنوان «پارادایم» یاد کرده که به معنای مصطلح «پارادایم» در فلسفه علم تفاوت‌های اساسی دارد.

## نقد ایراد

۶



- مجموعه مقاله در نقد ادبی فارسی
- جمعی از نویسندگان
- نشر فارسی
- ۲۲۸ صفحه
- ۳۵ هزار تومان

نقد ادبی به معنای مطالعه و تحلیل ویژگی‌های یک اثر ادبی و در ادامه، بحث و تفسیر نقاط قوت و ضعف آن اثر است. هنگامی که ارزیابی کامل‌تری بر یک اثر ادبی صورت گیرد، آن را نظریه ادبی می‌نامیم. با مطالعه در حوزه این گروه، قادر خواهید بود، از خواندن شاهکارهای ادبی بیشتر لذت ببرید. کتاب نقد ایراد، نوشته جمعی از نویسندگان، توسط انتشارات نشر فارسی در سال ۱۳۹۸ منتشر شده و بهمن باززگانی یکی از نویسندگان آن است.

ایدئولوژی نبود، اما در بحث تعیین استراتژی سازمان نقش موثری داشت: «از نیمه دوم سال ۴۷ بحث‌های مربوط به استراتژی شروع شد. در اواخر سال چیزهایی در ارتباط با استراتژی نوشتیم که مورد توجه قرار گرفت.» از دل بحث‌های استراتژیک تماس با الفتح، آموزش نظامی و تشکیل گروه سیاسی بیرون آمد و باززگانی مسئول گروه سیاسی شد: «در واقع وقتی که سازمان داشت به سمت عمل می‌رفت و می‌خواست اقدام جدی بکند یک گروه سیاسی لازم داشت که در امور سیاسی مشاوره دهد و یا ارگان سیاسی را اداره کند.»

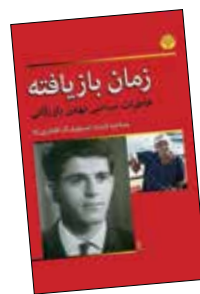
### باطنی‌گری و توتالیتراریسمی که حنیف‌نژاد بنیان گذاشت

تحلیل و بررسی چگونگی شکل‌گیری و سیر توتالیتراریسم و سانتالیسم درون سازمان مجاهدین یکی از مهم‌ترین بخش‌های کتاب خاطرات بهمن باززگانی است. او در این زمینه بیش از هر کس محمد حنیف‌نژاد را موثر می‌داند و از نظر شکل‌گیری مناسبات اقتدارگرایانه و در عین حال مخفی، سازمان مجاهدین را یک سازمان باطنی می‌داند و حنیف‌نژاد را با حسن صباح مقایسه می‌کند و می‌گوید: «حنیف پس از گروه ایدئولوژی، بنیان‌گذار باطنی‌گری حاکم بر سازمان شد. ویژگی سازمان مجاهدین تولید ایدئولوژی در درون گروه بود و این قدرتی به رهبری می‌داد که قدرتی خدایی بود.» به اعتقاد باززگانی سازمانی که حنیف‌نژاد بنیان گذاشت از مارکسیسم و اسلام آن چیزی را که می‌خواست و به کار تقویت ساختار اقتدارگرای سازمان می‌آمد می‌گرفت. به‌عنوان مثال بعد از خواندن کتاب‌های مارکسیستی در رابطه با خمس و زکات این نظر در سازمان غالب شد که می‌شود اموال را مصادره کرد و مالکیت خصوصی را از بین برد. باززگانی از این نظر مناسبت درونی سازمان را کاملاً همانند مناسبات درونی گروه فدائیان اسماعیلی حسن صباح می‌داند: «برای مجاهدین و حنیف نقش سازمان در دگرگونی انقلابی جامعه نقشی اساسی بود و مذهب یا ایدئولوژی بدون سازمان ارزش انقلابی نداشت، درست مثل دوران حسن صباح. خارج از تشکیلات اسماعیلیه چیزی نبود که با استناد به آن بشود گفت که پیغمبر این طوری گفته، قرآن این طوری گفته یا شیوخ متفکر اسلامی این حرف را زده‌اند. آن‌ها معتقد بودند این‌ها ظاهر قضیه است و باطن قضیه چیز دیگری است که فقط امام می‌داند. مجاهدین [هم] به گمان من یک جریان باطنی بود. می‌گفتند باید معنای ظاهری را کنار گذاشت، باطن آن چیزی است که تشکیلات و رهبری می‌گوید. محور تشکیلات مجاهدین بیشتر حنیف‌نژاد بود.» باززگانی معتقد است حنیف‌نژاد انسجام و یکپارچگی تشکیلاتی را شرط اساسی مبارزه می‌دانست: «سازمانی که او درست کرده بود درجه بالایی از تمرکز و اطاعت متابعین از رهبری را داشت. به نظر حنیف این انسجام و یکپارچگی را برای مبارزه جدی و بی‌امان در کشوری که دارای یک پلیس مخفی بود شرط اساسی است. حنیف اگر که می‌دانست نتیجه آن، چه خواهد شد شاید در ویژگی‌های سازمانی که ساخت و به راه انداخت تأمل بیشتری می‌کرد.» از منظری که باززگانی تحلیل می‌کند، تغییر ایدئولوژی سال ۵۴ دقیقاً از همان مسیر تمرکزگرایی و قدر قدرتی رهبری سازمان اتفاق افتاد که حنیف‌نژاد بنای آن گذاشته بود: «وقتی که رهبری سازمان پس از مرگ رضایی افتاد دست بچه‌هایی که گرایش مارکسیستی داشتند، خب رهبری در مجاهدین همه کاره و قدر قدرت است و طبعاً اکثر بچه‌ها را مارکسیست می‌کرد چون مجاهدین به تحسین و تبعیت از رهبری و خداگونه پنداشتن آن عادت دارند. اما کشتن مخالفین، کاری که تقی شپهرام کرد، برمی‌گردد به ویژگی‌های کارکتر شپهرام و رویایی که در رابطه با رهبری جنبش مسلحانه کمونیست‌های ایران داشت.»

فرق دارد... از همان جلسه اول که ما رفتیم، حنیف‌نژاد شخصیتی داشت که آدم احساس می‌کرد اگر قرار است کار انقلابی و درست و حسابی بشود این جور آدم‌ها می‌توانند آن را رهبری بکنند.

### تفاوت حنیف‌نژاد با دیگر بنیان‌گذاران

یکی از مهم‌ترین نکاتی که بهمن باززگانی در جای جای خاطراتش به آن پرداخته تفاوت محمد حنیف‌نژاد با دیگر بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین است. او درباره تفاوت شخصیتی حنیف‌نژاد با سعید محسن می‌گوید: «کاراکتر محمد حنیف‌نژاد برای مبارزه جذاب بود. جذابیت سعید محسن از نوع دیگری بود. او آن قدرها منضبط نبود. بیشتر آدم عارف‌مسلکی بود که به هر خانه تیمی که پا می‌گذاشت شروع می‌کرد به کار کردن... سعید در سختی‌ها نفر اول بود و در وقت نعمت نفر آخر.» و با بیان خاطره‌ای تفاوت حنیف‌نژاد با سعید محسن را روشن‌تر می‌کند: «یک بار سعید رفته بود شیراز گویا یک‌سری افراد مسأله داشتند و به شک افتاده بودند. حنیف می‌گفت که ما پزشک فرستادیم به جای این که برود به مریض برسد رفته توالد شسته. منظورش این بود که ما تو را برای کار مهم‌تری فرستادیم. سعید در واقع نگاه دیگری داشت یعنی فکر می‌کرد انسجام تشکیلات به اتوریته رهبری و از این قبیل نیست بلکه به صمیمیت و خاکی بودن و ایجاد حس مساوات در همه و غیره است. کاراکترش به این شکل بود و به نظر من خیلی تأثیر عمیقی می‌گذاشت.» آن‌گونه که باززگانی بیان می‌کند اصغر بدیع‌زادگان نه اقتدار حنیف‌نژاد را داشت و نه صمیمیت و محبوبیت سعید محسن و حتی سال‌های بعد منتقدان جدی در بین نیروهای جوان سازمان داشت.



سال ۴۶ محمد حنیف‌نژاد تصمیم می‌گیرد یک‌سری کتاب‌های مارکسیستی را به کتاب‌های مورد مطالعه اعضای سازمان اضافه کند و معتقد بود باید علم مبارزه را از مارکسیست‌ها بیاموزند.

کتاب‌های مارکسیستی یک سال بعد منجر به تشکیل گروه ایدئولوژی می‌شود: «حنیف به‌طور شهودی درک می‌کرد که برای سازمان مجاهدین ضرورت داشت که یک ایدئولوژی منسجمی داشته باشد. ایدئولوژی که جای اسلام و مارکسیسم در آن مشخص شود.» اما نظر شخصی باززگانی درباره ضرورت تشکیل گروه ایدئولوژی این است که «گروه ایدئولوژی بیش از این که محصول حل شک‌ها و تناقضات ناشی از هم‌نشینی اسلام و مارکسیسم باشد، نیاز تشکیلات به انسجامی غیرعادی را برآورده کرد. جزوه‌هایی که گروه ایدئولوژی نوشت انسجام تشکیلاتی عجیبی ایجاد کرد.» محمد حنیف‌نژاد در رأس گروه ایدئولوژی قرار داشت و حسین روحانی، مسعود رجوی و علی میهن‌دوست افراد فعال آن بودند. باززگانی با وجود این که مسئول آموزشی رجوی و در مرکزیت سازمان بود ولی در گروه ایدئولوژی حضور نداشت شاید به این دلیل که دانش و گرایش مذهبی زیادی نداشت. او نه تنها در گروه ایدئولوژی نبود بلکه حتی به نتایج و ثمرات آن انتقادات فراوانی داشت و این انتقادات را در ابتدا به مسعود رجوی و سپس کمیته مرکزی و شخص حنیف‌نژاد منتقل کرد: «بعد از انتقال نظرات به گروه ایدئولوژی یک جلسه هم در کمیته مرکزی نشستیم که حنیف هم بود. من نظراتم را گفتم... همان‌طور که حنیف چایش را می‌خورد گفت این‌ها مهم نیست؛ اولاً این‌ها مسائلی است که بعد از انقلاب هم می‌توانیم درباره آن حرف بزنیم و در ثانی حل می‌شود... احساس کردم که این روش برخورد کمی قدرتمداری در آن هست ولی خودم هم معتقد بودم که الان وقت این بحث‌ها نیست.» با وجود این‌که باززگانی در گروه